



دکتر حسین بشیریه، در سال ۱۳۳۲ زاده شده. وی دارای مدرک فوق لیسانس در رفتارشناسی و دکترای در تئوری‌های سیاسی از انگلستان است. وی هم‌اکنون عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است و در رشته‌های جامعه‌شناسی سیاسی، توسعه سیاسی و اندیشه‌های سیاسی معاصر تدریس می‌کند. وی دارای تألیف و ترجمه‌های متعددی در زمینه مباحث سیاسی است. از جمله آثار وی «دولت و انقلاب در ایران» (به زبان انگلیسی)، «انقلاب و بسیج سیاسی» (به زبان فارسی)، «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی» (ترجمه) و چندین کتاب و مقاله دیگر در زمینه فلسفه سیاسی و نوسازی سیاسی، تحولات سیاسی و اندیشه سیاسی معاصر است.

نهادهای سیاسی و توسعه

چکیده

در این گفتگو دکتر حسین بشیریه در پاسخ به چگونگی رابطه میان ساخت سیاسی و توسعه می‌گوید، توسعه در دو مفهوم قابل تعریف است. آنچه امروزه تحت عنوان توسعه از آن نام برده می‌شود، توجه به ابعاد اقتصادی آن یا به مفهوم رایج‌تر، رشد کمی اقتصادی است. این دیدگاه را به تعبیر هابرماس می‌توان عقلانیت ابزاری نام نهاد. برداشت دیگری نیز از توسعه وجود دارد که آن را فرآیندی چند جانبه و فراگیر می‌داند. هابرماس این مفهوم را عقلانیت فرهنگی می‌نامد؛ یعنی گسترش توانایی‌های کلامی و زبان انسان و به اصطلاح مفاهمی که مبنای همه وجوه معنوی توسعه را تشکیل می‌دهد. دکتر بشیریه معتقد است، توسعه به مفهوم عقلانیت ابزاری، بر مبنای تجربه تاریخی، با نوع خاصی از ساخت سیاسی ملازمه ندارد و چه بسا بتوان نتیجه گرفت که ساختهای سیاسی اقتدار طلب، زمینه مناسب‌تری برای رشد و انباشت سرمایه فراهم می‌کنند؛ اما توسعه به مفهوم عقلانیت فرهنگی، ملازمه با توسعه سیاسی دارد و اساساً توسعه سیاسی جزء ذاتی این گونه توسعه است. وی در بخش دیگری از گفتگو، توسعه سیاسی را در دو مفهوم، وجود رقابت ایدئولوژیک در جامعه و مشارکت سیاسی تعریف می‌کند و تحقق این دو شرط را برای توسعه، به مفهوم عقلانیت فرهنگی لازم می‌داند.



را شرط توسعه می‌داند، یعنی ساختی که قادر باشد قدرت را بین همه اقشار توزیع کند و به همه اقشار امکان مشارکت در نظام قدرت را بدهد؛ از این رو این پرسش مطرح است که آیا بین توسعه و ساخت سیاسی، رابطه معینی وجود دارد؟

دکتر بشیریه: مفهوم مورد نظر من مفهوم وسیع‌تری از توسعه اقتصادی است. در بحثهای توسعه، بعد اقتصادی غلبه پیدا کرده است. در این برداشت، رشد کمی اقتصادی و افزایش شاخصه‌هایی که اقتصاددانان مطرح

فرهنگ توسعه: آیا برای رسیدن به توسعه، نوع خاصی از ساخت سیاسی نیاز است و یا اینکه همه نظامهای سیاسی با اشکالی متفاوت می‌توانند به توسعه برسند و آنگاه پس از دستیابی به سطح معینی از توسعه ساخت، سیاسی شان متناسب با آن تغییر پیدا می‌کند؟ یا آنکه توسعه در نقطه عزیمت خود، ساخت سیاسی معینی را می‌طلبد؟ مثلاً گروهی معتقدند با روشهای متمرکز و دیکتاتوری هم، توسعه قابل تحقق است و کره جنوبی و شوروی زمان استالین را مثال می‌زنند. در مقابل، گروهی دیگر دموکراسی

می‌کند، به عنوان ملاک توسعه قلمداد می‌شود، بدون اینکه در نظر داشته باشد ممکن است بین مقتضیات توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی تعارضاتی پیدا شود. فرض من این است که مقتضیات توسعه اقتصادی با مقتضیات توسعه سیاسی یکسان نیستند و چه بسا با توجه به شرایط تاریخی خاص، آنچه زمینه توسعه اقتصادی را فراهم می‌کند، - حداقل در کوتاه مدت - ناشی برای توسعه سیاسی باشد که عکس آن هم صادق است؛ یعنی آنچه که ممکن است در کوتاه مدت، زمینه توسعه سیاسی را فراهم کند، احتمالاً مانع توسعه اقتصادی به مفهوم رشد خواهد شد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد توسعه یک فرآیند چند جانبه است که تنها یکی از آنها جنبه اقتصادی و فنی دارد و به ابزارهای کنترل طبیعت و کنترل جامعه و سازمانها و نهادها مربوط

اگر توسعه را صرفاً در بعد اقتصادی در نظر بگیریم، احتمال دارد که این توسعه همراه یا در ملازمت با انواع گوناگونی از نظامهای سیاسی تحقق پیدا کند.

در بین کشورهای توسعه نیافته، منابع و امکانات طبیعی بسیار وجود دارد، ولی گروه نوساز و اراده توسعه در درون دستگاه دولتی یا در درون جامعه مدنی یا گروههای مختلف جامعه مدنی پیدا نشده است.

یکی از تفاوتهایی که در تجربه توسعه کشورهای مختلف پیدا شده، مربوط به ماهیت گروههای نوساز است؛ یعنی اینکه چه گروههایی نوسازی را آغاز کردند.

از لحاظ ساختاری پیدایش احساس نیاز به ضرورت تغییر و دگرگونی با اصلاح و رفیرم در جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی، ممکن است ملاً بیش از ماهیت اجتماعی گروههای حاکم اهمیت داشته باشد.

می‌شود. ابعاد دیگر توسعه بیشتر جنبه سیاسی، معنوی و فرهنگی دارد.

به نظر من توسعه سیاسی در دو مفهوم خلاصه می‌شود:

۱- وجود رقابت ایدئولوژیک در جامعه، زمانی که نه تنها گروهها، بلکه ایدئولوژیهای متفاوت بتوانند با یکدیگر رقابت کنند، ممکن است این رقابت در درجه اول بین نخبگان (Elite) جامعه باشد و لازم نیست که رقابت در مرحله اول توده‌ای باشد، کما اینکه در کشورهای توسعه یافته نیز اوایل کار، بین نخبگان رقابت ایجاد شد.

۲- مشارکت با هم در سطح گروههای برگزیده؛ یعنی باز بودن نظام سیاسی، به نحوی که نوعی گردش نخبگان در جامعه صورت پذیرد و جامعه سیاسی را کد و فاسد نشود.

بعد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی توسعه، برخلاف بعد اقتصادی، متضمن عناصر معنوی تری است، به نظر من اصطلاحی که «هابرماس» درباره توصیف تاریخ نوسازی غرب به کار می‌برد، برای تعیین این دو بعد از توسعه مناسب است. هابرماس از «عقلانیت ابزاری» در مقابل «عقلانیت فرهنگی» صحبت می‌کند و معتقد است کشورهای غربی هم کاملاً توسعه پیدا نکرده‌اند و یا اینکه تنها در بعد اقتصادی توسعه پیدا کرده‌اند؛ یعنی توانایی تکنولوژیک توانایی‌های دست انسان و اعمال زور و اجبار، افزایش و گسترش پیدا کرده است.

ولی به نظر هابرماس، آنچه در هیچ تجربه توسعه‌ای به معنای کامل اتفاق نیافتاده است، پیدایش عقلانیت فرهنگی است، یعنی گسترش توانایی‌های کلامی و زبان انسان و به اصطلاح مفاهمه که مبنای همه وجوه معنوی توسعه را تشکیل می‌دهد. در سطح فردی هم از نقطه نظر روانکاوی، توانایی ایجاد ارتباط کامل بین افراد و گسترش توانایی‌های کلامی مهمترین نشانه سلامت روانی است. در جامعه هم گسترش اینگونه توانایی‌ها، اساس معنوی توسعه را، بویژه در وجه سیاسی آن تشکیل می‌دهد.

بدین ترتیب به نظر ما توسعه دارای دو وجه و دو رویه است، حال آنکه در کشورهای به اصطلاح جهان سوم رویه رشد، مثل کشور ما، بر ابعاد مادی و اقتصادی تأکید می‌گذارند. اینگونه تأکید نتایج وخیمی را به دنبال دارد. رشد اقتصادی به صورت کمی، خالی از گسترش نیروهای کلامی و نیروهای رقابت ایدئولوژیک - مسلماً توانایی مادی انسان را گسترش می‌دهد، ولی انسانی ابزار گونه ایجاد می‌کند.

بنابراین من فکر می‌کنم که به طور خلاصه، توسعه اقتصادی تا آنجایی که رفاه عمومی را افزایش می‌دهد، ملاک مهمی برای توسعه به مفهوم کلی است؛ ولی به تنهایی کافی نیست و توانایی‌های کلامی انسان گسترش یابد، تا اینکه توسعه به مفهوم سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کلمه، امکان تحقق پیدا کند.

اگر این تعریف را از توسعه به مفهوم یک فرآیند جامع و کلی بپذیریم؛ در مورد سؤال شما می‌توان گفت که عنصر نظام سیاسی تا اندازه زیادی در بطن توسعه سیاسی نهفته است، به عبارت دیگر منطقیاً به نظر می‌رسد که توسعه حاصل نمی‌شود، مگر اینکه نوع خاصی از نظام سیاسی موجود باشد.

به نظر بنده اگر توسعه را تنها در بعد اقتصادی در نظر بگیریم، احتمال دارد که این توسعه همراه یا در ملازمت با انواع گوناگونی از نظامهای سیاسی تحقق پیدا کند که این البته تجربه‌ای تاریخی است. ما مشاهده می‌کنیم توسعه اقتصادی هم به شیوه دموکراتیک، در طول چند قرن در کشورهای غربی، پیدا شد و هم به شیوه‌های اجبار آمیز، از بالا، توسط حکومتهای اصلاح طلب (رفرمیستی) و از طریق انقلاب از بالا، تحقق پیدا کرده است و نتایج قابل ملاحظه‌ای هم در برخی از موارد تاریخی به وجود آورده است. در مورد تجربه شوروی هم که اشاره کردید، می‌توانیم بگویم ادامه انقلاب صنعتی بود، منتها به شیوه دیگری در قسمت دیگری از جهان و در این زمینه توفیقاتی حاصل کرد و جامعه سنتی را به جامعه صنعتی تبدیل کرد. در واقع به نظر می‌رسد که انقلاب روسیه، وظیفه خود را انجام داده بود و جامعه سنتی و عقب مانده روسیه را، حداقل به درون دروازه‌های جامعه مدرن صنعتی کشاند. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که توسعه اقتصادی ممکن است همراه و ملازم با انواع نظامهای سیاسی روی دهد.

اگر در ایران در طی قرن بیستم، نهادسازی سیاسی مواجهه بادشواری‌هایی بوده و زندگی سیاسی ایران نهادمند نشده است، علت اساسی را باید در دگرگونی‌های مستمر در درون بلوک قدرت و مبارزه میان اجزای آن یافت.

نیافت). از این حدود که بگذریم، به نظر می‌رسد در درون نظامهای معاصر که نوعی از انواع اصلی دولت مدرن هستند، ممانعتی در راه توسعه اقتصادی وجود نداشته باشد؛ البته منظور من این است که دولت اقتدارطلب (در مقابل دولت دموکراتیک) لزوماً مانعی بر سر راه توسعه اقتصادی نیست، حتی ممکن است رشد اقتصادی را تسریع هم بکند، ولی از طرف دیگر اگر از

دولت اقتدارطلب و یا توتالیتر بگذریم، دولتهای غیر مدرن یا توسعه‌نیان (دولتهایی که هنوز به سطحی از توسعه نرسیده‌اند) مسلماً نمی‌توانند با مقتضیات توسعه اقتصادی به مفهوم سرمایه‌داری معاصر و انباشت سرمایه، مناسبتی داشته باشند. بنابراین من فکر می‌کنم دولتی که اراده ایجاد توسعه اقتصادی را داشته باشد، می‌تواند تا حدودی به توسعه اقتصادی - با توجه به

موانع موجود - دست یابد، ولی روشن است که تنها عامل سیاسی، دخیل نیست، شاید عامل سیاسی عاملی تشدید کننده یا تخفیف دهنده باشد.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد که کشورهایی که برای اولین بار تجربه توسعه اقتصادی را از سر گذرانده‌اند - مثل انگلیس و ژاپن - از نقطه نظر منابع قوی نبودند؛ بلکه کشورهایی بیشتر توسعه پیدا کردند که این نیاز را داشتند و برای خود لازم می‌دانستند تا به منابع کشورهای دیگر دسترسی داشته باشند. به هر حال می‌توان گفت در این کشورها اراده توسعه اقتصادی

ایجاد شده است؛ در حالی که در بین کشورهای توسعه نیافته منابع و امکانات طبیعی بسیار وجود دارد، ولی گروه نوساز و اراده توسعه در درون دستگاه دولتی یا در درون جامعه مدنی یا گروههای مختلف جامعه مدنی پیدا نشده است. برای همین اگر بخواهیم به سوال شما مستقیماً پاسخ

گوییم، به نظر می‌رسد در درون دولتهای مدرن ملی، ممانعت چندان عمده‌ای بر سر راه توسعه اقتصادی پیدا نشده است؛ البته منظور این نیست که همه دولتهای معاصر دولتهای مدرن هستند؛ دولتهای فعالی ممکن است تداوم ساختارهای سیاسی قدیم باشند. یا ممکن است مبتنی بر نوع فرهنگ سیاسی قدیم باشند. تنها بعد از تکوین اراده توسعه است که می‌توان گفت دولت مدرن پیدا می‌شود و گرنه دولتهای معاصر لزوماً دولتهای مدرن نیستند.

فرهنگ توسعه: خصلتهای این دولت مدرن چگونه تعریف می‌شود؟
دکتر بشیریه: ویژگی‌های دولت مدرن را می‌توان در چند عنوان خلاصه کرد؛ رشد علائق عقلانی و بوروکراتیک، تمرکز و وحدت سیاسی، گسترش قانون به جای روابط سنتی و شخصی، گسترش مکانیسم‌های ارتباطی نیرومند میان قدرت سیاسی و جامعه مدنی، پیدایش مکانیسم‌های ثابت و مستمر برای حل منازعه سیاسی و بویژه انتقال قدرت سیاسی، افزایش توانایی‌ها و ظرفیت‌های عملی حکومت، پیدایش میانی جدید مشروعیت

قدرت سیاسی، پیدایش مجاری مستمری برای مشارکت گروههای اخباری در سیاست، پیدایش ایدئولوژی جدید و ...
فرهنگ توسعه: آیا برای رسیدن به توسعه با همان مفهوم عقلانیت ابزاری، در ابتدا باید ساخت سیاسی متحول شود، یا اینکه تحول باید از عوامل دیگر، یعنی ساخت اجتماعی یا بنابر اعتقادی عمده‌ای، از فرهنگ یا از

نهادهای اقتصادی آغاز شود، و طبعاً وقتی توسعه روی دهد، ساخت مناسب با خود را هم ایجاد خواهد کرد.
دکتر بشیریه: چنانچه قبلاً هم اشاره شد، نقش و ترکیب ساخت سیاسی را نمی‌توان انکار کرد، - حتی در زمینه محدود توسعه اقتصادی. به نظر من

آن تصویری که من از توسعه به مفهوم دویعدی کلمه دارم، حاصل شدنی نیست، مگر با تأکید بر بعد معنوی، سیاسی و غیر اقتصادی توسعه، که در این صورت خود این مفهوم، متضمن نوعی خاصی از نظام سیاسی است، که در آن صورت، آن نوع خاص از نظام سیاسی طبعاً جزء ذاتی توسعه یا حداقل توسعه مطلوب خواهد بود.

بنابراین اگر یک مفهوم آرمانی از توسعه به مفهوم کلی کلمه داشته باشیم و آنهم با توجه به دو بعدی بودن توسعه؛ به نظر می‌رسد یک نظام سیاسی خاص، با وجود تنوعات تاریخی و محلی بیشتر می‌تواند زمینه توسعه را بدین مفهوم فراهم کند.

به نظر من این درست نیست که جامعه توسعه یافته، جامعه‌ای باشد که تنها از نظر اقتصادی در رفاه باشد، اما توانایی‌های فرهنگی آن ضعیف باشد. عنصر عقلانیت و ذهنیت در این فرآیند بسیار مهم است و اگر قرار است که انسان از انسانیت خود (یعنی آن دو ویژگی اساسی انسان، کار و زبان) جدا شود، باید دو بعد کار و زبان در طی تاریخ با یکدیگر پیش بروند. البته تجربه تاریخی نشان می‌دهد که در این امر توفیق قابل

ملاحظه‌ای به دست نیامده است.
فرهنگ توسعه: شما فرمودید دو مفهوم از توسعه وجود دارد و معتقدید

اگر ما توسعه را به همین مفهومی که عملاً اتفاق افتاده و در کشورهای توسعه یافته متبلور شده است، در نظر بگیریم، با هر نوع ساخت سیاسی می‌توان به آن دست یافت و اگر این توسعه روی نداده، نباید مانع را در عناصر سیاسی جستجو کرد؛ بلکه باید در جاهای دیگری از ساخت اجتماعی دنبال مانع بود، آیا از صحیحیت‌های شما می‌شود اینگونه نتیجه‌گیری کرد؟

دکتر بشیریه: مسلماً تجربه خیلی از کشورهایی که به راه توسعه رفته‌اند، تا اندازه زیادی مؤید این مسأله است، حتی به نظر می‌رسد که ساخت سیاسی دموکراتیک ممکن است موجب توسعه بطنی در طی زمان شود، در حالی که ساختهای اقتدارطلبانه یا خودکامه و توتالیتر، زمینه مساعدتری برای انباشت سرمایه و گردآوری ثروت فراهم می‌کنند؛ یا این حال به نظر من نمی‌توان

حتی در زمینه توسعه اقتصادی، عامل سیاست را نادیده گرفت، منتها حدود این تأثیر را باید در نظر داشت. فرضاً نظامهای استبداد شرقی در قرون گذشته، طبعاً نه تنها موانعی بر سر راه توسعه آرمانی ایجاد می‌کردند، بلکه مانع انباشت سرمایه هم می‌شدند. با این توضیح که از گسترش تجارت و طبقات تجاری ممانعت به عمل آمد و همچنین موانع عمده‌ای در زمینه پیدایش مالکیت خصوصی نظام حقوقی مستقل، استقلال گروهها و شئون اجتماعی و ... ایجاد شد.

مسلماً عواملی وجود دارند که تاریخ کشورهای شرقی مانند ایران، هندوستان، چین و روسیه را از تاریخ فئودالیسم غربی متمایز می‌کند، بنابراین در یک حدود معین، با توجه به تعیین ساختاری نمی‌توان این نکته را قبول کرد که بعضی از انواع نظامهای سیاسی، بویژه نظامهای پانریمونیالی و نظامهای استبداد شرقی یا نظامهایی که تداوم این نوع نظامهای قدیمی هستند، لزوماً مانع عمده‌ای حتی بر راه توسعه اقتصادی به مفهوم انباشت

سرمایه ایجاد می‌کنند (البته واقعیت این است که در این گونه نظامها گروههای نوساز پیدا نشدند و بورژوازی و اشرافیت نیرومندی تکوین



فرهنگ توسعه: آیا بین نظامهای سیاسی که همه به توسعه رسیده‌اند، با وجود تفاوت‌هایی که دارند، خصلتهای مشترکی می‌توان یافت. فکر نمی‌کنید که در رابطه با فرآیند، اساساً تقسیم‌بندی دیکتاتوری یا دموکراسی، تقسیم‌بندی مناسبی نباشد، بلکه خصلتهای اساسی تری وجود دارد که در همه این نظامها (با وجود شکل توزیع قدرت) مشترک است و با آن عنصر است که به توسعه دست می‌یابد؟

دکتر بشیریه: البته در این باره تردید وجود دارد که آیا می‌توان گفت توسعه دو کشور عیناً یکسان است و یا اینکه تجربه توسعه یک کشور عیناً تکرار می‌شود؛ حتی اگر شاخصهای عینی را به صورت یکسان در نظر بگیریم، توسعه به مفهوم کلی کلمه، پدیده منحصر به تجربه خاص هر دولت ملی است. به نظر می‌رسد که توسعه همچون انقلابی دائمی است. هر چند مبدأ آن کم و بیش روشن است؛ اما مقصد نهایی آن به هیچ روی معلوم نیست. گفته می‌شود که ما تاکنون شاهد سه انقلاب ساختاری اساسی یا سه موج نوسازی در جهان بوده‌ایم، از انقلاب کشاورزی به انقلاب صنعتی و امروزه هم در آستانه انقلاب فراصنعتی قرار گرفته‌ایم. طبعاً توسعه بدین معنی، فرآیندی ناهمگن و ناموزون است و در یک زمان جهان در مراحل مختلف توسعه - خواه ضرورتاً یا تصادفاً - به سر می‌برد. قبایل بدوی، روستاهای صنعتی، شهرهای نیمه تجاری، مراکز صنعتی پیشرفته و شبکه‌های پیچیده ارتباطی امروزه، همه با هم بر روی صفحه‌ارض کنار هم قرار دارند؛ به همین سان مشکل توسعه هر کشوری بستگی به این دارد که در چه نقطه بر روی خط توسعه از انقلاب کشاورزی تا انقلاب فراصنعتی قرار گرفته باشد. کشورهای توسعه نیافته، امروزه سعی می‌کنند فاصله به ظاهر کوتاه گذار از اقتصاد کشاورزی به انقلاب صنعتی را که غرب در نهایت پشت سر گذاشته است، طی کنند. کشورهای به اصطلاح «تازه صنعتی شده» تا اندازه‌ای در این گذار توفیق یافته‌اند. در طی این فرآیند کلی طبعاً فرهنگ، سیاست و اقتصاد نیز با وجود برخی مقاومت‌ها متحول می‌شود.

فرهنگ توسعه: در تغییراتی که در دوران اخیر در ایران اتفاق افتاده است، نظام سیاسی، بخشی از خصلتهای سنتی تاریخی خود را حفظ کرده، و در کنار آن خصلتهای جدید یا نهادهای جدیدی نیز پیدا کرده است. به نظر شما خصلتهای اساسی این ساخت چیست و با چه ویژگی‌هایی تعریف می‌شود؟ آیا این ویژگی‌ها (اگر با همین دید گاه بخواهیم بررسی کنیم) مناسب توسعه با مفهوم توسعه سرمایه‌داری جدید است؟

دکتر بشیریه: به‌طور کلی آنچه به نظر من می‌رسد این است که در ساخت سیاسی ایران، مسلماً تعدادی نهادهای جدید پیدا شده، و حتی به نظر می‌رسد که روی هم رفته عناصر مدرن در درون آن روبه‌علیه هستند، حتی نهادهای سیاسی جدیدی هم که پس از انقلاب اسلامی ایجاد شده‌اند؛ مانند نهاد ولایت فقیه که با وجود ظاهر، کاملاً سنتی نیستند؛ بلکه حاصل تحول نگرشی سنتی نسبت به اسلام به شمار می‌روند. البته تکوین دولت جدید حاصل دوران مشروطه به بعد است و قسمت عمده آنهم به جمهوری اسلامی به ارث رسیده است. روی هم رفته ساخت ستونی سیاسی نظام جمهوری اسلامی ترکیبی از نهادهای مدرن و نهادهای حاصل از تجدید است مانند پارلمان، نهاد ریاست جمهوری، شورای نگهبان، نهاد ولایت فقیه و

تجمع منابع قدرت اداری و نظامی، زمینه‌پدایش یک ساخت مدرن

عوامل مختلفی در درون ساخت سیاسی در زمینه حصول توسعه به مفهوم اقتصادی مؤثر هستند. یکی از آنها پایگاه اجتماعی گروههای حاکم است، گروههایی که منافع فرد را در شرایط جدید نمی‌یابند و کمتر می‌توانند خود را با مقتضیات اقتصاد صنعتی هماهنگ کنند؛ بنابراین تحولی در گروههای حکومت‌گر، یا دست کم ائتلاف گروههای سنتی با بخشهایی از طبقات یا گروههای جدید مهم است. یکی دیگر از این عوامل به ماهیت اجتماعی و بافت اجتماعی گروههای حاکم برمی‌گردد. یکی از تفاوت‌هایی که در تجربه توسعه کشورهای مختلف پیدا شده مربوط به ماهیت گروههای نوساز است؛ یعنی اینکه چه گروههایی نوسازی را آغاز کردند. در برخی از کشورهای بخش خصوصی یا گروههای بورژوازی تاجر پیشه بودند که مراحل اولیه انباشت سرمایه را انجام دادند و یا اینکه زمینه رشد اقتصادی را فراهم کردند. و در مواردی که بخش خصوصی ضعیف بود، ترکیبی از گروه حاکم سنتی که ضرورت رفرف را احساس کرده بود، با گروههای اجتماعی در بخش خصوصی این وظیفه را به عهده گرفتند.

همین تجربه در سایر راههای غیر دموکراتیک توسعه نیز مشاهده می‌شود. طبعاً با تلفیق گروه نوساز با گروه هدایت‌گر، ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی دچار تحولاتی می‌شود و گرچه ممکن است تصورات روشنی از شیوه‌های انباشت سرمایه و توسعه موجود نباشد؛ با این حال مدمات لازم از نقطه نظر سیاسی برای توسعه اقتصادی، در چنین ساختارهای سیاسی تکوین پیدا می‌کند. البته این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که از لحاظ ساختاری، پیدایش احساس نیاز به ضرورت تغییر و دگرگونی، یا اصلاح و رفرف در جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی ممکن است ملاً بیش از ماهیت اجتماعی گروههای حاکم اهمیت داشته باشد.

وفتی قالبهای صوری در جامعه‌ای وجود داشته باشند و به کار گرفته شوند، در آن صورت گروههای فشار نمی‌توانند با نادیده گرفتن آنها به کار خود ادامه دهند.

در ایران یک نوع شکاف یا تعارض تمدنی داریم؛ بدین معنی که چندین لایه تمدن روی هم افتاده‌اند و تعارضات بسیار عمیقی در زندگی اجتماعی ایجاد کرده‌اند.

است و ایستگان و نزدیکان شخص حاکم قرار بگیرند. در اینجا بوروکراسی به مفهوم عقلانی آن نیست. معنای دوم بوروکراسی به عنوان صورت نوعی و آرمانی همان چیزی است که وبر ویژگی‌هایی آن را برشمرده است؛ البته هیچ بوروکراسی را نمی‌توان گفت که ناب و خالص باشد، علایق و روابط سنتی و غیر عقلانی، ... به معنای وبری آن در همه بوروکراسی‌ها یافت می‌شود. مسأله اساسی این است که کدام یک از این دو عنصر در بوروکراسی غالب هستند. بوروکراسی ایران بعد از انقلاب دچار تحولاتی شده و عنصر رابطه شخصی و ارادت در آن اهمیت بیشتری پیدا کرده است، و عقیده و تعهد، اساس آن بوده است و نه تخصص، ولی با توجه به اینکه این نوع بوروکراسی از نظر انجام کارهای ویژه، کاستی‌هایی را ایجاد می‌کند، گرایش به سوی عنصر عقلانی و غیر شخصی افزایش پیدا می‌کند.

فرهنگ توسعه: یعنی می‌توان گفت که این بوروکراسی ظاهراً نهادی مدرن است. به عبارت دقیق‌تر یک نهاد سنتی است؛ مثلاً هنوز تقسیم کار و انتصابها بر اساس روابط است و نه بر اساس تخصصها؛ یعنی این بوروکراسی جنبه سنتی آن قوی‌تر است. بدین ترتیب هیچ چیز باقی نمی‌ماند که بگویم خصلت مدرن دارد. و اگر این بوروکراسی جزء عناصر سنتی به حساب آید و به تعبیر شما باید در دراز مدت کم‌رنگ شوند، در حالی که پدیده‌های مثل دموکراسی، توسعه یا رشد اقتصادی را مختل می‌کند و در این جریان به جای آن که تدریجاً کم‌رنگ شود، تقویت می‌شود.

دکتر بشیریه: البته گفته‌های شما درست است، منتها من فکر می‌کنم که تحولات صوری و حقوقی هم به جای خودشان مهم هستند؛ به هر حال به نظر می‌رسد که هم با توجه به اشکال حقوقی سازمان حکومتی و هم طیف ایدئولوژی سیاسی، ساخت قدرت در ایران پس از انقلاب، ساخت یک دست و یگانه‌ای نباشد. برخی اشکال حقوقی و سازمانی دولت مدرن مثل پارلمان و تفکیک قوا در ظاهر، حاکمیت مردمی، رأی انتخاباتی و پراکنندگی قدرت اجرایی میان چندین نهاد تداوم یافته‌اند و هم از سوی دیگر برخی مفاهیم سنتی مانند امامت و تقلید در قالب نهادهای جدید احیا شده‌اند. این ترکیب تنها به وسیله زمان و تجربه تاریخی صیقل می‌یابد و تعارضات درونی‌اش حاصل می‌شود. به نظر من اشکال و فرمهای حقوقی و سازمانی بسیار بیش از محتوای متغیر سیاست ثبات و تداوم دارند و چنین اشکالی در ایران اشکال دولت مدرن است. حتی نهادهایی چون مجلس خبرگان و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت که وابسته به نهاد ظاهراً سنتی ولایت فقیه هستند، در قالب اشکال حقوقی مدرن ظاهر می‌شوند. ساخت قدرت پیش از انقلاب مشروطه خود کامه بود، ولی مطلقه نبود؛ بدین معنی که دولت قاجار کنترل متمرکز بر نیروها و منابع مختلف قدرت نداشت و ویژگی‌های اداری، مالی، قضایی، نظامی، سیاسی، و دیگر مختصات دولت مطلقه که در مصر پهلوی پدید آمد، در دوران قاجار به متصور نبود. با وجود خصلتهای لیبرالی، انقلاب مشروطه از آن پس یک دوران حکومت استبداد سنتی را پشت سر می‌گذارد و بر خلاف انتظار مشروطه‌خواهان و به حکم دلایل ساختاری، وارد دوران دولت مطلقه

دولتی را ایجاد کرده و توسعه اقتصادی نسبی، از طریق اصلاحات از بالا حادث شده و مبانی اولیه جامعه صنعتی بدین ترتیب تکوین یافته است، با توجه به تاثیراتی که تمدن غربی روی جامعه ایران گذاشته، جامعه ایران نسبت به گذشته، صنعتی‌تر و پیشرفته شده است که این خود با ساخت دولت مدرن در ایران مرتبط است.

بخشی از عناصر سنتی جامعه که سنخیت آشکاری با جامعه مدرن ندارند، به نحوی رقیق می‌شوند و تأثیر خود را از دست می‌دهند و شاید بیشتر جنبه سمبلیک و فرهنگی پیدا می‌کنند؛ اما اینکه چگونه اقتصاد یا انباشت سرمایه تحت تأثیر مفاهیم سنتی قرار بگیرد، تجربه چند سال گذشته نشان داده است که اینها تأثیر ماهوی ندارد، و حتی شاید نتوان مواضع ایدئولوژیک را در زمینه‌های مشخص و دقیقی مانند برنامه‌ریزی صنعتی و توسعه اقتصادی اعمال کرد.

البته اگر مفهوم توسعه را وسیع‌تر بگیریم در این صورت موانعی را مشاهده خواهیم کرد و آن موانع نیز بسیار تعیین‌کننده هستند؛ یعنی اگر توسعه را به مفهوم دو بعدی کلمه در نظر بگیریم، عناصر سنتی نظام سیاسی در زمینه‌هایی ممانعت‌هایی را - بخصوص در رقابت ایدئولوژیک مشارکت سیاسی - ایجاد می‌کنند. مسلماً در این وضعیت توسعه سیاسی به آن مفهومی که در نظر ما است مواجه با موانعی خواهد شد.

فرهنگ توسعه: این نظر مطرح است که اگر ساختهای ذهنی، شناختی و معرفتی با ساختهای بیرونی و عینی تعارض پیدا کنند؛ ممکن است نهایتاً تغییر شکل پیدا کنند، اما در هر حال بی‌اثر نیستند. احتمالاً دارد نهادها را به دوران گذشته بازگردانند و مانع کارکردن‌های نهادهای جدید شوند. آیا فکر نمی‌کنید که با توجه به وجود عناصر سنتی در نظام جدید، این عناصر سنتی، نهادهای جدید اقتصادی و سیاسی را تحت تأثیر قرار دهند و رنگ خود را به آنها ببخشند؟

دکتر بشیریه: به هر حال اگر از نقطه نظر توسعه بوروکراسی نگاه کنیم - که ابزار اصلی اداره و توسعه در جوامع مدرن امروزی محسوب می‌شود - جهت اصلی در بوروکراسی نظام اداری ایران از زمان مشروطه، پیدایش الگوی عقلانی و قانونی بوده است؛ ولی مسلماً این الگو یکباره پیدا نمی‌شود. عناصر سنتی و شخصی وجود دارند، بعد از انقلاب اسلامی هم عناصر شخصی و ایدئولوژیک در زندگی سیاسی و بوروکراسی ایران تقویت شده است. عناصر سنتی و شخصی طبعاً اختلالی در عملکرد عقلانی بوروکراسی در وجوه مختلف آن ایجاد می‌کنند. و یکی از شرایط اولیه تمهید مقدمات توسعه اجتماعی و اقتصادی تصفیه بوروکراسی از چنین عناصر و علایقی است.

فرهنگ توسعه: اما همین بوروکراسی در درون خود دارای عناصر سنتی است. آیا می‌شود گفت این بوروکراسی که ما به عنوان نهاد مدرن تعریف می‌کنیم، ظاهراً یک نهاد مدرن است، اما عناصر و عملکرد آن سنتی است؟ دکتر بشیریه: بوروکراسی را به دو معنی به کار می‌برند، یکی به معنای دستگاه اداری که در نظامهای سنتی هم یافت می‌شود، در رأس آن ممکن

نوسازی در ایران، با توجه به قدرت سنت‌ها در این کشور، بسیار تنش‌زا بوده است.

می‌شود. بدین ترتیب در عصر دولت مطلقه در ایران، مانند عصر دولت مطلقه پروس یا عصر دولت مطلقه در فرانسه، بوروکراسی مسلماً با بوروکراسی دوران لیبرالی یا بورژوازی آینده تفاوت‌هایی اساسی دارد. این نوع بوروکراسی زمینه‌های توسعه اقتصادی را کاملاً ایجاد نمی‌کند، ولی جایی از پشتوانه‌های ساختاری و حقوقی لازم برای آن را به وجود می‌آورد و به هر حال احساس ضعف در سطح بین‌المللی و ضرورت تغییر اساسی است که گریبانگیر حکومت‌های ایرانی در طی قرن ۲۰ بوده و انتظار هم نمی‌رود که در این دوران همه‌الوازم مورد نیاز توسعه اقتصادی را به دست بیاوریم. هر چند در ایران نیز مثل سایر تجربه‌های دولت مطلقه باید در نظر داشت که تکوین ساخت دولت مدرن و توسعه اجتماعی و اقتصادی نسبی همراه با آن، هم‌زمان با تکوین دولت مطلقه تحقق یافته است. به هر حال از سوی دیگر باید یادآوری کرد که ما سابقه استبداد شرقی و ضعف جامعه مدنی و ضعف اثبات سرمایه و فقدان یک ایدئولوژی دنیوی داریم که همه اینها موانع عمده‌ای بوده‌اند. به دلایل اساسی هم به نظر می‌رسد که ایران در قرن ۲۰، ضرورتاً در دوران دولت مطلقه است با همه ویژگی‌های آن، از جمله وضعیت ناعادل طبقاتی و عدم توانایی هیچ‌یک از طبقات اجتماعی برای ایجاد تحول اساسی، تمرکز قدرت در دستگاه اجرایی و استقلال عملی نسبی قدرت سیاسی؛ البته به هر حال حدود ابتکار دولت مطلقه محدود است.

فرهنگ توسعه: در ادامه همین بحث سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه تقریباً از اواخر قاجار به بعد، نهادهای رسمی ساخت سیاسی مدرن را در اشکال قانونی و حقوقی جمع کرده، از جمله قانون اساسی، شوراها، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، احزاب و نهادهای دموکراتیک که رسماً پیدایش یافت، اما در عمل همیشه حکومتها مستقل از نهادهای رسمی و قانونی عمل می‌کردند، در اینجا یک تناقض وجود داشت. نهادهای رسمی ما در جستجوی مدرنیزاسیون بودند، اما حکومتها در جستجوی اهداف دیگری بودند. کدامیک از این دو نظام می‌تواند در فرایند نوسازی کشور زمین‌کننده باشد؟

دکتر بشیریه: محتوی سیاست و حکومت در ایران روی هم رفته سنتی باقی مانده است، حتی در دوره‌ای که از نوسازی صورتی، رسمی و ایجاد نهادهای جدید در دوران پهلوی سخن گفته می‌شد، تا اندازه‌ای زیادی قدرت و تصمیم‌گیری در دست گروهها و دوله‌ها بود، در واقع می‌توان حکومت ایران در دوران شاه را به چندین دوره تقسیم داد. نهادسازی سیاسی براساس مفاهیم قانونی معمولاً مواجه با موانع عمده‌ای شده است؛ که روابط و سیاست شخصی، فردی و سنتی از آن جمله‌اند. بویژه در شرایط انتقال قدرت سیاسی و بحران توزیع قدرت چنین روابط و علایقی مانع نهادمند شدن زندگی سیاسی می‌شوند. در حقیقت از آنجا که نهادها بر اساس علایق اجتماعی و علایق قدرت مستقر می‌شوند، تا وقتی تکلیف انتقال و توزیع قطعی قدرت سیاسی تعیین نشده باشد، نهادها هم سیال و متحول خواهند بود. اگر در ایران در طی قرن بیستم نهادسازی سیاسی مواجه با دشواریهایی بوده و زندگی سیاسی ایران نهادمند نشده است، علت اساسی را باید در



دگرگونی‌های مستمر در درون بلوک قدرت و مبارزه میان اجزای آن یافت. وقتی قدرت سیاسی به نحو مشخص توزیع شود و اجزای اصلی بلوک قدرت تعیین شوند، آنگاه پارلمان‌تاریسم و پارلمان‌ایدئولوژی و عرصه رقابت میان گروهها و باندهای سیاسی را ایجاد می‌کند و حتی ممکن است سرانجام به شیوه پیدایش احزاب سیاسی در غرب، اینگونه گروه‌بندیها به احزاب سیاسی تبدیل شوند. بنابراین مسأله اساسی قدرت سیاسی و نحوه توزیع آن است و تحول از سیاست گروه فشار به سیاست حزبی تنها یک تحول صوری است.

فرهنگ توسعه: آیا تعارض بین گروههای فشار، اگر فاقد بستر دموکراتیک باشد، باز هم قادر است به نهادسازی سیاسی منجر شود؟ دکتر بشیریه: با اشاره به آن ضرب‌المثل معروف که می‌گوید «ریاکاری احترامی است که ردیلت در حق فضیلت قائل می‌شود» وقتی قالبهای صوری در جامعه‌ای وجود داشته باشند و باید به کار گرفته شوند، در آن صورت گروههای فشار نمی‌توانند با نادیده گرفتن آنها به کار خود ادامه دهند. شاید همین نهادهای رسمی را در آغاز برای تحکیم مواضع خود و برای تصفیه حسابها به کار ببرند؛ ولی با توجه به اینکه گروههای غیررسمی اصولاً متحرک و سیال هستند، و با توجه به این که در شرایطی که قدرت سیاسی هنوز «منعقد» نشده و شکل نهایی به خود نگرفته‌اند، کرسی قدرت معین گروههای مختلف اجتماعی دست به دست می‌شود نباید برای نهادسازی صوری و رعایت تشریفات قانونی واقعاً چندان اهمیتی قائل شد.

نهادهای سیاسی مختلف در نظامهای مختلف اشکال گوناگون تبلور و تجسم قدرت سیاسی هستند. در سیاست به قولی انتخاب تنها میان بد و بدتر است و نمی‌توان پذیرفت که نهادمند شدن زندگی سیاسی واقعیت اجبار،

نمی توان توسعه با
عقلانیت ابزاری را
در جامعه ای که هیچ
نوع تحولی
در فرهنگ سنتی آن
رخ نداده، متصور دانست.

پویایی و تحول وجود دارد. از جمله عوامل ایستایی، کل نظام اجتماعی، مسلماً یکی ساختار سیاسی است که به نظر می رسد هنوز تحول اساسی پیدا نکرده باشد و عامل دیگر فرهنگ سیاسی جامعه است، که نمی توان با اصلاح آن را تغییر داد. سوم این که شکافهای عمیقی هم در جامعه ایران وجود دارد و این شکافها، شکافهای پاینده ای هستند که از آنها به عنوان شکافهای تمدنی می توان نام برد. شکافهای طبقاتی بازی مرگ و زندگی نیستند و راههایی برای تخفیف آنها وجود دارد و یا همچنین شکافهای محلی، زبانی، قومی که جوامع را از هم می شکافد، ممکن است چندان به حال وحدت ملی زیان آور نباشند. ولی در ایران یک نوع شکاف یا تعارض تمدنی داریم، به این معنی که چندین لایه تمدن روی هم افتاده اند و عارضه های بسیار عمیقی در زندگی اجتماعی ایجاد کرده اند؛ از طرف دیگر زمینه های پویایی نظام هم قابل ملاحظه اند، از جمله تحولاتی که در آموزش و در نوسازی اقتصادی، حتی به صورت سطحی روی می دهد، روی عناصر ثبات بخش یا رکودی ایران تأثیر می گذارد، فرهنگ سیاسی را دگرگون می کند و همچنین زمینه های تعارضات فرهنگی، تمدنی را هم متحول می سازد. علاوه بر این ممکن است، ساخت قدرت سیاسی متمرکز و یا ساخت دولت مطلقه، تحت تأثیر عناصر پویایی در نظام اجتماعی و سیاسی ایران متحول شود؛ زیرا در سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی پیچیدگی ها افزایش پیدا می کند و ضرورتاً استقلال نسبی حوزه های مختلف اجتماعی افزایش می یابد. خودمختاری حوزه های مختلف حیات اجتماعی و منظور نظام سرمایه داری نیست، چون نظام سرمایه داری می تواند انحصار هم باشد و پراکنندگی منابع قدرت باعث می شود که هر حیطه ای و هر سیستم فرعی ای کارهای ویژه خود را انجام دهد. زمانی که این نوع تقسیم کار صورت بگیرد و حکومت وظیفه سازمانهای فرهنگی، نهادهای دینی، بنگاههای اقتصادی و غیره را انجام ندهد، زمینه توسعه اقتصادی به معنای عمیق آن بیشتر فراهم می شود. بنابراین فکر می کنم سناریوی ایستای، گرچه پایه های بسیار مستحکم می دارد، اما تحت تأثیر عناصر پویایی قرار می گیرد؛ بنابراین باید دید این جدال و تعارض بین عناصر پویا و ایستا، چگونه پیش می رود، تا بتوانیم آینده را ترسیم کنیم.

فرهنگ توسعه: وقتی از رابطه توسعه و نهادهای سیاسی صحبت می کنیم، باید به فرهنگ سیاسی مردم هم توجه داشته باشیم. به نظر شما، عناصر فرهنگ سیاسی مردم چیست و توسعه به مفهوم عقلانیت ابزاری چه نوع فرهنگ سیاسی ای را از جانب مردم طلب می کند؟

دکتر بشیریه: عنصر غالب در فرهنگ عمومی یا توده ای جامعه ما، عنصر سنتی است؛ اما با تحولات آموزشی و اجتماعی عناصر بدون فرهنگ نیز در آن در حال گسترش بوده است. با فروپاشی قبیله، روستا و جماعت سنتی و با پیدایش شهرهای بزرگ و صنعت و تمرکز نیروی کار و گسترش بوروکراسی، فرهنگ نیز همراه با سایر وجوه تحول می یابد و نوسازی می شود.

سلطه، زور و نابرابری در امتیازات سیاسی و اجتماعی را لزوماً از بین می برد. ممکن است یک نظام سیاسی دیکتاتوری شدید کاملاً نهادمند، منسجم و مبتنی بر اشکال صوری باشد. سلطه وقتی به قالب قانون در آید، حتماً ماهیتش دگرگون نمی شود. بسیاری از نظریه پردازان توسعه به این معنا فرمالیست هستند و بیش از حد لازم به نهادمندی زندگی سیاسی اهمیت می دهند. با این همه در دراز مدت پیدایش اشکال، نهادها و هنجارهای حقوقی و صوری، نحوه اعمال قدرت را محدودتر می کند.

فرهنگ توسعه: جریان سریع تحولات جهانی چقدر مهلت خواهد داد تا منتظر آن مرحله بلند مدت باشیم؟

دکتر بشیریه: من فکر نمی کنم که ما اصلاً محدودیت زمانی داشته باشیم. به هر حال توسعه مانند یک انقلاب دائمی است و هیچ کجا پایان نمی پذیرد. باید این را در نظر بگیریم که ایران چندین مرحله از کشورهای پیشرفته امروزی عقب است و اگر بپذیریم که همه کشورهای کم و بیش مراحل نسبتاً مشابهی را طی می کنند، پس ایران در حال حاضر در شرایط گذار از کشوری با اساس کشاورزی به جامعه ای صنعتی به معنای قدیمی کلمه است که در ایران این روند ضرورتاً فرآیندی پر پیچ و تاب و رنج آور بوده است. شرایط بومی برای این تحول قرنهای گذشته آماده نبود و تنها در نتیجه برخورد با تمدن غربی بود که کشورهایی مثل ایران در مدار مدرنیسم قرار گرفتند. نوسازی در ایران با توجه به قدرت سنتها در این کشور بسیار تنش زا بوده است. از سوی دیگر این نوسازی در شرایطی صورت می گرفته است که کشورهای نوسازی شده قدیم، به مرحله بحرانهای نوسازی خود رسیده اند و چنین بحرانهایی بر تجربه نوسازی نیم بند کشورهای مثل ایران سایه ای از تردید افکنده و در نزد برخی ضرورت دگرگونی اساسی را مورد تردید قرار داده است. اینک وظیفه نه چندان خوش آینده نوسازی ایران به عهده بخشی از جامعه سنتی با ایدئولوژی خاص آن افتاده است. در چنین شرایطی سنت و مذهب نیز خود تجدید و نوسازی می شوند، در نتیجه ممکن است ایدئولوژی بومی نوسازی به شیوه خاص ایرانی پیدا شود؛ اما من منظور شما از دیر شدن روند توسعه را به درستی نمی فهمم.

فرهنگ توسعه: منظور این است که تغییرات جهانی با سرعت در جریان است. مناسبات منطقه ای تغییر کرده است و منابع حاوی از نفت که محدود و تمام شدنی است؛ بدین ترتیب، در ۲۰ الی ۳۰ سال آینده آیا در جایی قرار خواهیم گرفت که امیدی به حرکت داشته باشیم؟

دکتر بشیریه: پیش بینی کار دشواری است، ولی ما می توانیم سناریوهایی متفاوت با متغیرهای مختلفی در نظر بگیریم، در این میان یک سناریو ممکن است این باشد که اوضاع به همین شیوه کم و بیش ادامه پیدا کند، یعنی ما مکانیزم های مناسب برای استفاده از منابعمان نداشته باشیم، یا در سطح جهان منابعمان کار آبی نداشته باشد، و یا نتوانیم از تکنولوژی های پیشرفته تر استفاده کنیم. مسلماً این سناریویی است که کاملاً تحقق پیدا نمی کند. در ایران هم زمینه های ثبات ایستایی و رکود و هم زمینه های

اگر توسعه اقتصادی را به مفهوم رشد کمی در نظر بگیریم، در شرایط جامعه مدرن احتمالاً لازم است برای رسیدن به آن، ساخت سیاسی اقتدارطلبانه‌ای ایجاد کنیم.

اگر توسعه سیاسی را بدین معنی بگیریم که رقابت ایدئولوژیک و همچنین مشارکت سیاسی و همه مقدمات لازم برای تحقق آنها در جامعه پیدا شود، در آن صورت مقتضیات توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی با هم تعارض پیدا می‌کند.

به نظر می‌رسد با توجه به فرض اساسی استقلال نسبی حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی، اگر اولویت را به توسعه سیاسی بدهیم، در دراز مدت مقتضیات توسعه اقتصادی هم فراهم می‌شود.



که زمینه اصلی توسعه اقتصادی و صنعتی در آن کشور فراهم شده، فرهنگ قومی از خود مقاومت چندانی نشان نداده و با همان شیوه زندگی و تجاری جدید هماهنگ شده است.

به هر حال سنتها امور تثبیت شده‌ای نیستند و همواره تجدید می‌شوند و تقابلی که بین سنت و تجدید مطرح می‌شود و ممکن است یک فرهنگ سنتی تحت تاثیر تحولات اقتصادی به نحوی تجدید شود که با تحول اقتصادی هماهنگ شود.

فرهنگ توسعه: در ابتدا فرمودید، ممکن است گاهی مقتضیات توسعه اقتصادی با مقتضیات توسعه سیاسی یکسان نباشد و حتی با آنها در تقابل قرار گیرد، این نکته را ممکن است بیشتر تشریح کنید.

دکتر بشیریه: اگر توسعه اقتصادی را به مفهوم رشد کمی بگیریم، در شرایط جامعه مدرن احتمالاً لازم است برای رسیدن به آن ساخت سیاسی اقتدارطلبانه‌ای ایجاد کنیم. از همین رو، برخی صاحب نظران امروزه میان تمرکز منابع قدرت و توسعه اقتصادی رابطه‌ای فرض می‌کنند.

از سوی دیگر اگر توسعه سیاسی را بدین معنی بگیریم که رقابت ایدئولوژیک و همچنین مشارکت سیاسی و همه مقدمات لازم برای تحقق آنها در جامعه پیدا شود، در آن صورت مقتضیات توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی با هم تعارض پیدا می‌کنند. بدین معنی که ممکن است یک ساخت سیاسی اقتدارطلب زمینه انباشت سرمایه را فراهم کند، ولی مانع عمده‌ای بر سر راه توسعه سیاسی ایجاد کند. از سوی دیگر ممکن است یک نظامی سیاسی باز و دموکراتیک نتواند منابع لازم برای توسعه اقتصادی را بسیج کند. تضادفی هم نیست که کشورهایی که خواهان دست‌یابی به سطح بالاتری از توسعه هستند، ساختهای دولت اقتدارطلب دارند. ظاهراً در اینجا مشکل انتخاب میان دو شق پیش می‌آید، اما به نظر می‌رسد که با توجه به فرض اساسی استقلال نسبی حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی اگر اولویت را به توسعه سیاسی بدهیم، در دراز مدت، مقتضیات توسعه اقتصادی هم فراهم می‌شود.

البته فرهنگ مقوله‌ای یک دست نیست و تا اندازه می‌توان گفت طبقاتی است. طبقات مختلف با توجه به توسعه ناهمگون در جامعه، دارای اختلافات فرهنگی هستند. کاتالهای جامعه پذیری و فرهنگ پذیری تنوعاتی در نزد افشار مختلف جامعه دارند. به نظر من برخلاف تصور برخی از جامعه‌شناسان، فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از هنجارها، نگرشها و ارزشها در مقابل تحولات ساختاری تاب مقاومت چندانی ندارد؛ البته واکنش‌های فرهنگی در مقابل نوسازی نادر نیستند، ولی به سهولت تحلیل می‌روند. اجزای فرهنگ سنتی در مقابل ضرورت‌های جامعه مدرن، بتدریج کارهای ویژه خود را از دست می‌دهند، مقاومت‌های فرهنگی با وجود حرارت اولیه، مقاومت‌های دیرپا و نیرومندی نیستند.

فرهنگ توسعه: آیا توسعه به مفهوم عقلانیت ابزاری، با نوع خاصی از فرهنگ سیاسی ملازمه دارد، یا اینکه فرهنگ سیاسی نیازی ندارد تا متناسب با توسعه آن را تعریف کنیم و آیا می‌توان با هر فرهنگ سیاسی به توسعه رسید؟

دکتر بشیریه: طبیعاً در ناهماهنگی و ناهمگونی حدودی وجود دارد و نمی‌توان توسعه یا عقلانیت ابزاری را در جامعه‌ای که هیچ نوع تحولی در فرهنگ سنتی آن رخ نداده، متصور دانست. همیشه یک محدودیت ساختاری وجود دارد، همچنانکه پیدایش ساخت دولت ملی در درون جامعه مبتنی بر شیوه تولید فئودالی غیرممکن است؛ حال آنکه در درون این شیوه تولید ممکن است انواع گوناگونی از نظام سیاسی پیدا شود، به همین قیاس در زمینه رابطه فرهنگ و ساختار نیز باید به حدود تعیین ساختاری توجه داشت. در درون فرهنگ‌های سیاسی سنتی باقی مانده از نظامها و صورت‌بندی‌های قدیم، در صورتی که گروهها نوساز و اراده معطوف به اصلاح پیدا شود، روی هم رفته مقاومت فرهنگ محلی یا سنتی تعیین کننده نخواهد بود.

مثلاً در مورد هندوستان برخی فرهنگ سنتی هند و نظام کاستهای آن را مانعی برای رسیدن به توسعه هند قلمداد می‌کرده‌اند. در حقیقت هر جا